



محمد رضا کر بلایی

افغانستان؛ استراتژی جدید، بایدها و نبایدها



جهان در افغانستان مستقر هستند. برای مقایسه وضعیت کنونی با وضعیت نقطه آغاز توجه به آماری دیگر نیز ضروری است. در زمان سقوط طالبان، سازماندهی آنها به کلی از هم پاشیده بود و فاقد جنگجویان آماده نبرد بودند، اما بر اساس برآوردهای سازمان اطلاعات و امنیت امریکا، شمار نیروهای تحت امر طالبان در افغانستان از سال ۲۰۰۶ میلادی تا کنون به ۴ برابر افزایش یافته است. در سال ۲۰۰۶ میلادی ۱۰۰ هزار نفر در افغانستان مشرک ارتش امریکا، وضعیت کنونی طالبان را این گونه توصیف می کند: «طالبان دارای کادر رهبری هستند. قابلیت پشتیبانی و حمایت مالی و آموزش حملات را دارند... و شورش طالبان بهتر و پیشرفته تر شده است.» رابرت گیتس وزیر دفاع وقت امریکا هم اوضاع کنونی افغانستان را بسیار پیچیده تر از سال ۲۰۰۱ می داند و می گوید «آشکار است که گروه طالبان موفقیت هایی در نفوذ دوباره به افغانستان داشته است.»

در انتخابات ریاست جمهوری اخیر تنها

امریکایی در افغانستان به میزان ۴۰ هزار نفر شده، تحقق نیافتن خواسته اش را باعث شکست امریکا توصیف کرده است. این در حالی است که اکنون بیش از ۱۰۰ هزار نیروی خارجی از ۴۰ کشور

**در انتخابات ریاست جمهوری
اخیر تنها ۳۰ تا ۳۵ درصد
واجدین شرایط شرکت کردند
که بیانگر کاهش حضور و
مشارکت مردم به میزان
۵۰ درصد دوره گذشته است
و نمی تواند تنها به دلیل
تهدیدهای خشونت آمیز
طالبان صورت گرفته باشد،
بلکه می توان علت را در
سز خوردگی عموم مردم
از روند تحولات سیاسی
کشورشان جست و جو کرد**

در افغانستان نامنی و بی ثباتی گسترش یافته است. با وجود برگزاری دومین دوره انتخابات ریاست جمهوری به سبب تقلب گسترده طرفداران رئیس جمهور حاکم، چشم انداز دموکراسی تیره و دست نیافتنی تر از گذشته به نظر می رسد. مشروعیت دموکراسی حکومت که سنگ بنای اعمال خشونت مشروع علیه تروریسم به شمار می رود، نزد افکار عمومی داخلی و خارجی مورد تردید و انکار قرار گرفته است. این بزرگ ترین تهدید برای حاکمیت دموکراسی، نسیات و رفاه برآمده از آن در وضعیت کنونی افغانستان شناخته می شود.

انفجارهای پی در پی در پایتخت و ولایات آرام شمالی و به خاک و خون کشیده شدن مردم غیر نظامی و نظامیان داخلی و خارجی که گاه در یک روز به بیش از ۱۰۰ نفر می رسد حکایت از مسیر اکتبامی دارد که از سال ۲۰۰۱ تا کنون پیموده شده و در قضاوتی خوشبینانه بازگشت به نقطه آغاز را در پی داشته است. اما واقعیت، قضاوتی صریح و بی اغماض را بر هر ناظر بی طرف تحمیل می کند. پس از صدور قطعنامه سازمان ملل مبنی بر تروریست بودن طالبان و سقوط آنها حدود ۵ هزار نیرو از ۲۱ کشور جهان با عنوان «ایساف»، تأمین امنیت کابل را بر عهده داشتند و همچنین حدود ده هزار نیروی نظامی با عنوان ائتلاف بین المللی مبارزه با تروریسم در افغانستان، متشکل از نظامیان امریکا، انگلیس، کانادا و استرالیا در جنوب و جنوب شرقی افغانستان به جست و جو برای دستگیری باقی مانده طالبان و سران القاعده مشغول بودند، اما با گذشت بیش از ۸ سال، اوضاع به گونه ای است که ژنرال مک کریستال که خواستار افزایش نیروهای

۳۵ تا ۳۰ درصد واجدین شرایط شرکت کردند که بیانگر کاهش حضور و مشارکت مردم به میزان ۵۰ درصد دوره گذشته است و نمی‌تواند تنها به دلیل تهدیدهای خشونت‌آمیز طالبان صورت گرفته باشد، بلکه می‌توان علت را در سرخوردگی عموم مردم از روند تحولات سیاسی کشورشان جست‌وجو کرد. در صورت درستی این استدلال پرسش بسیار مهم این است که اگر در مردم افغانستان دیگر انگیزه‌ای برای حضور و مشارکت در امر انتخابات یافت نشود، امریکا و ناتو و هر قدرت خارجی دیگری با تکیه بر مشارکت و حمایت کدام نیروی داخلی دیگری قادر خواهند بود بر اوضاع مسلط شده و طالبان را شکست دهند؟ برق‌امیدی که در سال ۲۰۰۱ در چشمان افغانی‌ها می‌درخشید در سال ۲۰۰۹ کم‌سو و فاقد درخشندگی مشاهده می‌شود.

در چنین شرایطی جقدر مهم و ارزشمند است مشارکت همان ۳۰ تا ۳۵ درصدی که با حضورشان در پای صندوق‌های رأی بر تثبیت دموکراسی و محور دیکتاتوری در کشورشان پای فشرده و چقدر مهم و خیانت‌بار است ثقل گسترده‌ای که طرفداران رئیس‌جمهور حاکم در مراحل مختلف انتخابات انجام دادند تا کشورشان را رها نماند از هراس تسلط دوباره طالبان، به لبه پرتگاه «منازعه‌ای دیگر» سوق دهند.

در چنین شرایطی اقدام برای «تدوین استراتژی جدید امریکا در افغانستان» انجام گرفته تا ضمن پذیرش به بن‌بست رسیدن استراتژی‌های پیشین امریکا و ناتو در افغانستان، مسیر دیگری برای رسیدن به اهداف پیشین یا اولویت‌های جدید در نظر گرفته شود. صرف جدید و متفاوت بودن یک استراتژی، تضمینی برای با موفقیت همراه بودن آن نیست، بلکه این اصلاح شناخت و درک درست روند تحولات، چالش‌ها و تهدیدها مبتنی بر واقع‌نگری و اتخاذ روش‌ها و تاکتیک‌های منطبق با شرایط و توانمندی نیروهاست که می‌تواند به توفیق استراتژی جدید بینجامد. نکته اساسی کیفیت جمع‌بندی سیر گذشته است. پاسخ صادقانه و منطقی به این پرسش که علت شکست فاجعه‌آمیز تلاش‌های گذشته چه بوده است؟ به نظر می‌رسد جست‌وجوی پاسخ در درون افغانستان و میان مسائل غامض و پیچیده آن، بی‌ثمر و گمراه‌کننده است. همه آنچه امریکا در ۸ سال گذشته در افغانستان انجام داده با عنوان «هم‌پراکنج» اما دهان پرکن یعنی «نظم‌نویین جهانی» قابل تبیین است.

پس از حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، سیاست خارجی امریکا به بهانه جنگ با تروریسم، هدف حفظ برتری امریکا پس از جنگ سرد و برپایی و ساماندهی نظام بین‌المللی جدید بر پایه محوریت یک ابرقدرت را دنبال می‌کرد و افغانستان عرصه ظهور تنها قدرت برتر جهان به‌شمار می‌رفت

نظمی با محوریت قدرت مطلق امریکا در عرصه روابط بین‌المللی و فرمانبری سلسله‌مراتبی دیگر قدرت‌ها و بازیگران حتی بدون رضایت. پس از حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، سیاست خارجی امریکا به بهانه جنگ با تروریسم، هدف حفظ برتری امریکا پس از جنگ سرد و برپایی و ساماندهی نظام بین‌المللی جدید بر پایه محوریت یک ابرقدرت را دنبال می‌کرد و افغانستان عرصه ظهور تنها قدرت برتر جهان به‌شمار می‌رفت.

اقدامات القاعده در سراسر جهان بویژه امریکا و اروپا نمونه بارزی نظمی در جهان قلمداد می‌شد و امریکا تحت تأثیر ایدئولوژی محافظه‌کاران جدید باید با استفاده از نیروی نظامی، سببی نظمی مقابله کند و از درون این مبارزه، چیرگی و تسلط امریکا بر نظام بین‌الملل را در عمل اعلام و نمایان کنند. در استراتژی گذشته امریکا در افغانستان، به کارگیری قدرت نظامی حتی برای دولت‌سازی و ملت‌سازی تنها اولویت بوده و از برپایی دموکراسی با تکیه بر

قدرت نظامی امریکا پشتیبانی شده است. این راز افزایش چشمگیر نظامیان امریکایی در افغانستان از ابتدا تا کنون است.

امریکایی‌ها طی سال‌های گذشته برای اشاره به مسئله افغانستان همواره از تعبیر «جنگ افغانستان» استفاده کرده‌اند که نشان‌دهنده غلبه دیدگاه نظامی‌گری در میان ایشان است. او با ما به تازگی و پس از دیدار با دبیر کل ناتو گفت «جنگ افغانستان، تنها جنگ امریکا نیست، بلکه

مأموریتی برای کل پیمان ناتوست». استراتژی جنگی جدید هر چند با هدف «دقت در جلوگیری از کشتار غیرنظامیان» و توجه به «لزوم افزایش مشارکت افغان‌ها در روند تأمین امنیت افغانستان» همراه باشد در صورت غفلت از مؤلفه بااهمیت بهبود شاخص‌هایی که در پیوستن مردم محروم و ناامید به سپاه تروریست‌ها مؤثرند و اساساً بخش مهمی از بستر بازتولید تروریسم را تشکیل می‌دهند، سرنوشت متفاوتی را برای امریکا، منطقه و افغانستان رقم نخواهد زد. تهاجم نظامی به افغانستان که پس از تصویب قطعنامه ۱۳۶۸ شورای امنیت سازمان ملل در روز ۱۲ سپتامبر ۲۰۰۱ و تأکید بر این نکته که «هرگونه عمل تروریستی بین‌المللی به معنای تهدید امنیت و صلح جهانی است» و همچنین تصویب قطعنامه مفصل ۱۳۷۳ در ۲۸ سپتامبر ۲۰۰۱ بر اساس فصل هفتم منشور و توسل به اصل «حقوق ذاتی دفاع فردی یا جمعی» انجام گرفت به روشنی استفاده از نهادها و مفاهیم رسمی و منورداجماع جامعه جهانی برای اعمال قدرت نظامی برتر امریکا در حفظ و بازتولید نظم به چالش کشیده شده جهانی را آشکار ساخت.

افغانستان به دلیل برخورداری القاعده از حمایت سرزمینی و سیاسی حکومت طالبان،



آماج حمله‌های سنگین هوایی و موشکی امریکا و متحدان بین‌المللی آن قرار گرفت تا یک دهه پس از پایان جنگ سردی اعتباری مفاهیمی مانند «حاکمیت ملی» در برابر تعبیر تازه‌ای از «نظم بین‌المللی» اثبات شود؛ نظمی مبتنی بر اولویت حفظ امنیت و تأمین منافع تک‌ایر قدرت. نظمی که در استراتژی اول امریکا در افغانستان، جنگ و نظامی‌گری، هم‌راهبردها نهاد سازماندهی و پایگاه‌ها و نابودی و دستگیری رهبران دشمن به‌شمار می‌رفت و هم‌راهکار ایجاد ساختار حکومتی دموکراتیک و لیبرال خواست و اراده قدرت مسلط جهانی با پشتوانه قدرت برتر نظامی مبنای تغییر نظام حکومتی در افغانستان قرار گرفت. همه محکوم به اطاعت و اجرای الگویی از حکومت شدند که خواهان قدرت نظامی مسلط بر کشور بود. وجهی دیگر

صلح تنها از طریق نابودی دشمنان صلح به دست نمی‌آید و امنیت تنها از راه نابودی تروریست‌ها برقرار نمی‌شود. برقراری صلح و امنیت در گرو برقراری عدالت اجتماعی نیز هست. تا فقر هست و دسترسی به ابتدایی‌ترین امکانات بهداشتی و درمانی وجود ندارد و تا گرسنگی و سوء تغذیه امری عادی است، تروریسم هم هست

افغانستان اتخاذ راهبرد جدیدی است که ضمن ثابت ماندن هدف، یعنی نابودی القاعده و آن گروه از افراط‌گرایانی که با القاعده همکاری می‌کنند، از اتکالی صرف به قدرت نظامی امریکا در دموکراسی‌سازی و دولت‌سازی اجتناب شود. صلح تنها از طریق نابودی دشمنان صلح به دست نمی‌آید و امنیت تنها از راه نابودی تروریست‌ها برقرار نمی‌شود. برقراری صلح و امنیت در گرو برقراری عدالت اجتماعی نیز هست. تا فقر هست و دسترسی به ابتدایی‌ترین امکانات بهداشتی و درمانی وجود ندارد و تا گرسنگی و سوء تغذیه امری عادی است، تروریسم هم هست. این اشتباه فاحش محافظه‌کاران جدید طی ۸ سال گذشته بود که می‌خواستند از طریق «جنگ افغانستان» هم به نابودی القاعده و طالبان دست پیدا کنند و هم به برقراری حکومتی دموکراتیک در این کشور. حال آن‌که واقعیت حکایت از آن دارد که نه القاعده نابود شده و نه حکومت دموکراتیک در افغانستان به ثبات دست پیدا کرده است.

در استراتژی جدید ایالات متحده چنانچه بهبود شاخص‌های توسعه انسانی در افغانستان در نظر گرفته نشده باشد و به توانمندسازی افغان‌ها برای اداره کشورشان از جمله ارتش ملی افغانستان، بهای لازم داده نشده باشد، شکست آن نه محتمل، بلکه حتمی است.

نظامیان امریکا و ناتو با هر نیست خیری هم که در افغانستان حضور پیدا کرده باشند و هر رفتار دوستانه‌ای هم که با مردم داشته باشند، باز هم خارجی و اشغال‌گرند و نفس حضورشان در سرزمین مادری، می‌تواند دلیل وانگیزه‌ای برای پیوستن به مخالفان باشد.

فدا کردن سلامت انتخابات ریاست جمهوری افغانستان به پای مصلحت جنگ با القاعده و طالبان، رفتاری اشتباه و برآمده از گفتار جنگ‌محور پیشین است. حکومت مشروع، وفساداری و مشارکت عامه مردم در حراست از دموکراسی نوپا و شکننده کشورشان را برمی‌انگیزد، آن‌چنان‌که جریان دموکراسی ستیز با همه وحشیگری و پستی نتواند کمترین آسیبی به آن وارد کند و برعکس تردید در آن، ناامیدی و ضدیت و دشمنی با دموکراسی را در پی خواهد داشت. دموکراسی جز با خواست درونی افراد جامعه برپا نمی‌شود و هیچ مصلحتی حتی جنگ مقدس علیه «دشمن» هم ارزشمندتر از برخورد صادقانه با دموکراسی نیست.



جدید جنگ‌محور حاکم بر ایالات متحده امریکا شده است؛ گفتگمانی که کوشیده دولت‌سازی و ملت‌سازی مطلوب خود را نیز از راه جنگ و با تکیه بر قدرت نظامی برپا کند و در این میان همه فرصت‌ها، امیدها، امکانات و نیروها را هدر داده است.

به نظر می‌رسد هیئت حاکمه جدید امریکا با تجدیدنظر در گفتار پیشین، سعی در باز ایجاد گفتار هم‌مونیک دارد، به گونه‌ای که ضمن حفظ برتری قدرت امریکا در روابط بین‌الملل، منافع گوناگون دولت‌ها و قدرت‌های دیگر را نیز با یکدیگر آشتی دهد. او با امیدوار است با باز تولید «نظم هم‌مونیک» از توانایی‌های نهادی بین‌المللی و قدرت‌های جهانی و منطقه‌ای در تأمین صلح و امنیت جهانی و گسترش دموکراسی بهره‌جوید. تحقق این گفتار در

از نظامی‌گری با تلاش برای دموکراسی‌سازی آمرانه حکومت به جهان عرضه شد که پس از آن در عراق و خاورمیانه نیز پی گرفته شد. ادامه اشغال نظامی عراق پس از آن که مشخص شد رژیم یعنی برنامه‌ای پنهانی برای تولید سلاح‌های کشتار جمعی و غیرمتعارف نداشته است با ادعای رسالت جایگزین ساختن حکومتی دموکراتیک به جای دیکتاتوری حزب بعث و صدام و همچنین شعار ایجاد «خاورمیانه جدید» متشکل از حکومت‌های دموکراتیک، بازتاب باور ایدئولوژیک محافظه‌کاران جدید حاکم بر امریکا در ابتدای قرن حاضر در توانمندی و رسالت ایشان برای برپایی یکجانبه «نظم نوین جهانی» بود.

افغانستان قربانی گفتار محافظه‌کاری